

در این مباحث مسائل کمونیسم و آینده جهان بر اساس پژوهشهای علمی و تجربی بررسی می شود، نویسندگان فارغ از هرگونه تعصب و عدم اعتقاد به «مطلق بودن اعتقاد» مسائل کمونیسم را تجزیه و تحلیل می کنند .

## روابط بازرگانی با چین کمونیست

کمونیسم روسی در آستانه پنجاه سالگی است؛ جمهوری چین هجده سال عمر دارد و حزبش نزدیک به پنجاه سال .

مائو روز اول اکتبر ۱۹۴۹ در میدان پکن تشکیل جمهوری توده ای چین را اعلام داشت؛ در آن تاریخ حزب کمونیست شوروی سی و دو ساله بود . تشکیل حزب کمونیست شوروی در مارس ۱۹۱۸ یعنی شش ماه پس از پیروزی انقلاب اکتبر شوروی صورت گرفت و حزبی که انقلابهای سه گانه ۱۹۰۵-۱۹۱۲ و ۱۹۱۷ را در شوروی هدایت میکرد حزب بلشویک بود که بعدها به کمونیست تغییر نام داد . تاریخ آغاز مبارزه ملت چین علیه استعمارگران با هدف مترقیانه بهتر ساختن زندگی مردم این سرزمین همان تاریخ تولد حزب کمونیست چین است .

مبارزات آزادیخواهانه ملت چین ۵۶ سال سابقه دارد . روشنفکران چین که از رژیم فرسوده خاندان «مانچو» بستوه آمده بودند قبل از جنگ بین الملل اول جنبش «کومین تانگ» را پی ریزی کردند .

رهبر این نهضت « دکتور سون یات سن » بود .  
 ده سال بعد حزب کمونیست چین در آوریل ۱۹۴۰ شکل سازمانی  
 گرفت . طرحهای تشکیلاتی آن بر محور ایده‌های سندیکالیستهای  
 اروپا تنظیم گردید . بر نامه‌های اصلاح طلبان « کومین تانگ » همیشه  
 و همه جا از ناسیونالیسم ریشه‌دار چین متأثر میبود . « سون یات سن »  
 در ۱۹۲۵ درگذشت . تاریخ مرگ این مرد همان تاریخ تجدید حیات  
 حزب کمونیست چین است .

پس از جنگ جهانی اول نیروهای آمریکا نزدیک به یکسال و  
 نیم در سیبری باقی ماندند ؛ این اردو کشی ادامه تعهدات آمریکا در  
 مقابل متفقینش بود ؛ هنگام خروج این نیروها در آوریل ۱۹۲۰ از  
 یکطرف سه سال از عمر حکومت انقلابی روسیه شوروی میگذشت و  
 از سوی دیگر حزب کمونیست چین مخفیانه در صدد بود که موجودیت  
 خود را اعلام دارد .

بعد از آنکه آمریکائوها سیبری را ترك گفتند ژاپنی‌ها هنوز  
 در سیبری شرقی مستقر بودند . حکومت آمریکا که مایل نبود قوای  
 ژاپن در سیبری بماند پس از دو سال تلاش موفق شد با اعمال فشارهای  
 دیپلوماتیک مقدمات خروج این نیروها را فراهم آورد . با این ترتیب  
 ارتش سرخ با اطمینان کامل بر سر تاسر سیبری مسلط شد و خط وصل  
 حزب کمونیست شوروی و چین استحکام یافت .

در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ دولتهای غرب فکس ایجاد رابطه  
 بازرگانی با حکومت نو بنیاد شوروی را محکوم ساختند با این اعتقاد  
 که مبادلات بازرگانی موجب تقویت آن حکومت میشود . لکن ، در  
 سال ۱۹۲۰ انگلستان با انعقاد قراردادهای بازرگانی راه روسیه را

بسوی کالاهای غرب گشود؛ کشورهای غربی یکی بعد از دیگری از روش انگلستان دنباله‌روی کردند. در نتیجه شوروی بر سمیت شناخته شد و از مزایای روابط بازرگانی دنیای آزاد بهره‌مند گردید پس از نیم قرن تاریخ بگونه‌ای دیگر تکرار میشود:

حزب کمونیست چین در يك خلاء سیاسی که در اثر اصطکاک منافع دولتهای بزرگ جهان بوجود آمد با بهره‌برداری از نارضائی مردم در شرائطی مساعد توانست بر سرزمین اصلی چین تسلط یابد. اینک انگلستان فرصت روابط بازرگانی با چین را مغنم می‌شمارد، فرانسه با احتیاط بیشتری همان هدف را دنبال میکند و کشورهای دیگر دنیای آزاد این مسأله را در ردیف مسائل جهانی زیر ذره‌بین قرار داده‌اند.

چرا؟ آیا ضرورت‌های اقتصادی دنیای غرب را به‌چنین مجرائی کشانده است یا منظور ایجاد زمینه مساعد برای همزیستی مسالمت-آمیز جهانی است؟ و یا هدفهای سیاسی خاصی تعقیب میشود؟

پاسخ این پرسشها هرچه که میخواهد باشد اما تجاربی که از نیم قرن بستگی‌های اقتصادی و بازرگانی غرب و اتحاد جماهیر شوروی بدست آمده نشان‌دهنده حقایق غیر قابل انکاری است و آن اینستکه اولاً پیشقدم شدن انگلستان در سال ۱۹۲۰ برای امضای قرارداد بازرگانی با شوروی عجولانه بوده است خاصه آنکه در همان موقع حکومت شوروی نسبت به تعهدات خود در زمینه خسارات ناشی از ملی کردن سرمایه‌های خارجی که در اثر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد شده بود بی‌اعتنائی میکرده است، تنها دلیلی که برای توجیه این قرارداد

میتوان اقامه کرد اینستکه در آن سال روسیه سرگرم مشکلات داخلی بوده و نسبت به غرب حالت تعرضی نداشته است؛ ثانیاً پس از آنکه کمینترن و کمینفرم تحت حمایت حزب کمونیست شوروی در کشور-های دیگر به حادثه آفرینی پرداختند دولتهای غرب در روابط بازرگانی و اقتصادی خود با شوروی تجدید نظر کردند و از این رهگذر حکومت شوروی را زیر فشار قرار دادند؛ این قبیل محدودیتها و پیمانهای دولتی و توحید مساعی کشورهای آزاد موجب گردید که هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای کمونیست اروپای شرقی در برابر یکپارچگی کشورهای غرب روش ملایم تری در پیش گیرند و استقلال و آزادی کشورهای غیر کمونیست را محترم شمارند. این تغییر روش برای آنها بار آور بود و منجر به توسعه روابط بازرگانی با دنیای آزاد گردید اما در هر حال دنیای آزاد نباید فراموش کند که این آرامش را در پناه قدرتهای ناشی از وحدت و یگانگی بدست آورده است؛ تعادل نیروها، رشد دموکراسی آرامش موجود در روابط بازرگانی و سیاسی شرق و غرب را تضمین میکند،

آیا در مورد چین نیز چنین است؟

چین برای آزادی و دموکراسی دنیا یک خطر واقعی است؛ بجای منطق به اسلحه اش اتکاء دارد، از حادثه آفرینی و مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر پرهیز ندارد، هر جا که دخالتی ندارد بی نظر نیست بلکه در آنجا قادر به دخالت نیست، پیمشهاد صاحبش بمنظور تجدید قواست، معتقد به مبنای صلح جهانی نیست، بصورت مواد مذاکباتش نشان لجام کسینخته همه چیز را میسوزاند و منهدم